عبدالقیوم میرزاده هلند، نومبر ۲۰۲۶

کتاب

تعصب،ماهیت و پیامد های آن

قسمت بیست و سوم
فصل چهارم

تعریف و توضیح تعصب سنت و مدرنیته:

تعصب سنت و مدرنیته یا تجدد عبارت است ازتنفر شدید، خصومت مفرط، نگرش منفی و خشک اندیشی و توصل به زور نسبت به باور ها، اعتقادات، رسم و رواج ها و شیوه های زندگی افراد و یا گروه های اجتماعی بنابر پذیرش و باورمندی شان به یک باور، فرهنگ، اصول و شیوه های زندگی میباشد.
تعصب سنت با مدرنیته یا تجدد در جوامع بشری یکی دیگر از آفت های اجتماعی اند که شگاف عمیق و تضاد بزرگ را در جامعه و خاصتاً درجامعۀ ما افغانستان ایجاد کرده و مردم را در صفوف متخاصم در مقابل هم قرار داده است که هر از گاهی تصادمات خونینی را مسبب است.
از تحلیل جامعه شناسانۀ وضع کشور های مختلف جهان بر می آید که روند پیشرفت و تکامل هر جامعۀ از راه آگاهی وبیداری مردم آن صورت گرفته است. آگاهی و بیداری مردم با زدودن باور های خرافی و موهومات ممکن و میسر میگردد. با این مختصر به این نتیجه میرسیم که نو اندیشی، تجدد و مدرنیزم با درنظرداشت مضرات آن که در مبحث قبلی به آن اشاره کردم سرنوشت محتوم برای پیشرفت و ترقی را برای جوامع بشری نوید میدهد.
برای رسیدن به جامعۀ متجدد و مدرن خواهی نخواهی تضاد هایی با سنت ها اعم از سنت های اجتماعی و مذهبی که در بالا آنرا توضیح دادم بوجود می آید که احتمال تصامات بعضاً تصادمات خونین میان باور مندان و پیروان هر دو تفکر میرود اما بسیار محتمل است تا اقشار روشنفکر جامعه خاصتاً روشنفکر های دینی با بازنگری در مولفه های افراطی دینی و احکام کهنۀ که در شرایط حاضر جامعۀ بشری از هیچ منظری قابل تطبیق نیستند و باور های خرافی و تفاسیر نادرست که بوسیلۀ متولیان دینی بمثابۀ احکام شریعت بمنصۀ اجرا گذاشته میشوند، میتوانند جلو این تعصبات ویرانگرو تصادمات خونین را بگیرند.

باید تذکر داد که تعصب و جدال سنت ها و مدرنیته پیشینهٔ بسیار طولانی داشته و در حقیقت چون همه تفکرات، اندیشه ها، جهانبینی ها و شیوه های زندگی بشری در تغییر و تکامل است و هر کدام بالنوبه کهنه شده و جایش را تفکرات جدید و شیوه های نو زندگی خواهد گرفت بناً جدال و تعصب سنت یا کهنه و تجدد یعنی نو گرایی پیوسته وجود خواهد داشت. در تمام جوامع بشری اقشاری از مردم به سنت ها و شیوه های زندگی سنتی باورمند بوده و در بسیاری حالات پایگاه مردمی سنت گرایان در جامعه از استحکام بیشتر برخوردار میباشد که اگر متجددین و نو اندیشان با احتیاط لازم اجتماعی در زمینه برخورد نکنند، تصادامت بسیار خونین رونما گشته و جامعه با تفکرات بیشتر افراطی مذهبی مجهز گردیده و به قهقرا میرود. افغانستان کشور عزیز ما در این راه متحمل جدال های خونین تا سرحد جنگ داخلی و نابودی هستی جامعه گردیده است.
یکی دیگر ازعوامل که تعصب میان سنت و مدرنیته را در کشور های آسیایی و افریقایی ریشه دار ساخته است ومردمان آن سرزمین ها منجمله افغانستان با آن سر آشتی ندارند، همانا سیاست های استعماری کشور های اروپایی و امریکا در راه اندازی ظلم، وحشت، غارت، چور، چپاول، پخش و اشاعه نفرت وایجاد تفرقه میان مردمان بومی کشور های آسیایی و افریقایی در زمان تسلط استعماری چندین قرنهٔ آنها بر این سرزمین ها میباشد. این عامل باعث گردید تا مردم و خاصتاً نیرو های تعین کننده اجتماعی و اداره کشور ها باوصف آشنایی با دستآورد ها وجنبه های بسیار مفید وضروری تجدد و مدرنیته مانند ارتقای سطح زندگی اتباع، گسترش و پیشرفت های علمی و تکنالوژیک، ارتقای سطح مطالعات تحقیقی پیرامون انسان، طبیعت و علم، نیل به آزادی های فردی و تامین حقوق انسانی و حاکمیت عقل و منطق همه آنچه از غرب بود و با غرب رابطه داشت آنرا استعماری پنداشته و با تمام قوت بر علیهٔ آن قرار داشتند و دارند. که در افغانستان نیز قشر سنتی و خاصتاً متولیان دینی و دین داران مکتبی متأثر از مدارس دیوبند والاظهر با همه داشته هایشان ازپذیرش تجدد ومدرنیته جلوگیری بعمل آوردند. تجاوز بیرحمانهٔ اتحاد شوروی در افغانستان که در پاسخ به آن غرب افراطیت مذهبی را مورد حمایت تنگاتنگ خویش قرار داد که در مبحث بعدی مختصراً به آن خواهم پرداخت نقش بسیار منفی در گسترش سنت و ضدیت و تعصب با تجدد ایفا کرد و جامعه را به قهقرای افراطیت و خرافات اندرون ساخت.
بمنظور جلوگیری ازدرازای سخن اگر از توضیح تجدد گرایی پیشینه در زمان فتوحات مسلمانان در افریقا، آسیا و اروپا و تا حملات مغول به کشور ما صرف نظر کنیم، از عصر امیر شیر علی خان در اواخر قرن نزده به همیاری و تفکرات متجدد شهیر شرق علامه سید جمال الدین افغانی اقدامات نوسازی جامعه و نهاد های حاکمیت رویدست گرفته شد و در سایهٔ همین نو گرایی در عصر عبدالرحمن خان حاکمیت ملی و تمامیت ارضی در افغانستان استحکام یافت و در عصر امیر حبیبالله خان اقدامات نو گرایانه با احتیاط فراوان پیشبرده شد و در عصرشاه امان الله خان تجدد و نو گرایی با شدت و حدت در جامعه تحت اجرا گرفته شد. از آنجاییکه انگلیس ها در جنگ سوم

خویش با افغانها شکست مفتضح خورده بودند و هر آن در پی انتقام از این شاه جوان بودند با همه ذرایع و امکانات خویش در راه بر اندازی دولت مستقل افغانستان بودند، زمینه را برای تحریک سنت گرایان و کهنه اندیشان مساعد پنداشته و ملا های فرمایشی خویش را به مساجد مختلف کشور خاصتآ مساجد حاشیه های سرحد با هند برتانوی گماشتند تا مردم را تحت عنوان جهاد علیهٔ کفر و الحاد بشورانند. به این ترتیب با سقوط دولت شاه متجدد امان الله خان ریشه های نو گرایی و تجدد در کشور ما خشکانیده شد.
اگر از حاکمیت سیاه و خفقان نوه ماهه حبیب الله بچهٔ سقو صرف نظر کنیم تا اواخر حاکمیت محمد ظاهر شاه(۱۹۳۳ – ۱۹۷۳) افغانستان با حرکت مورچه وار بسوی تجدد و مدرنیته قدم بر میداشت. محمد داود خان هم در دورهٔ صدارت اش (۱۹۵۲ -۱۹۶۳) با مشکلات فراوان و هم در دورهٔ اولین جمهوریت در افغانستان (۱۹۷۳ – ۱۹۷۸) سعی فراوان بخرچ داد تا راه تجدد و مدرنیزم را در همه عرصه های زندگی مردم بگشوده و از طریق آگاه سازی مردم و ارتقای سطح سواد و تحصیل رفاهیت را در سطح خانواده ها ارمغان کند و کشور را شگوفا سازد که با کودتای خونین ثور پلانهای این شخصیت ملی و متجدد متوقف گردید.
در دوران حکومت حزب دموکراتیک خلق افغانستان شاخهٔ پرچم جنوری ۱۹۷۹ سعی فراوان بخرچ داده شد تا تجدد و نو گرایی را که پیش شرط رفاه عامه و پیشرفت و ترقی کشور پنداشته میشد نهادینه سازند، اما درمیان تخاصمات جنگ سرد قدرت های بزرگ خاصتآ روس و امریکا وگروه های بزرگی از سنت گرایان و کهنه اندیشان افراطی به پاکستان فراخوانده شدند و تحت حمایت کشور های غربی و عربی تحت ادارهٔ امریکا چون ایپیدیمی فراگیر به کشور ما افغانستان گسیل گردیدند. تجاوز صریح و لشکر کشی اتحادشوروی به افغانستان بهانهٔ جدیدی بدست متعصبین سنتی و سازمانهای استخبارات منطقه و جهان که در مخاصمت با اتحادشوروی قرار داشتند داده و در پهلوی تعصب سنت و مدرنیته به تعصبات شدید و خونریز مذهبی، منطقوی، ملی، زبانی و قومی دامن زدند. این تعصبات خونریزبه قیمت جان میلیون ها افغان و مهاجرت میلیون های دیگر گردید. بحران اعتماد در جامعه فوران کرد و همه هستی کشور نابود شد. در همین حال سنت گرایان افراطی به ذرایع متنوع و به پشتوانهٔ همکاری های خارجی و بیشتر از منبر مساجد و تکایا گروه – گروه مردم را به مهاجرت از کشور ترغیب کردند و طیف های میلیونی مردم را از طریق تبلیغات و مدارس افراطی دینی در کمپ های مهاجرین تحت تعلیمات سنت گرایی و افراطیت مذهبی قرار دادند و در نتیجه جامعهٔ ما به قهقرای سنت گرایی و افراطیت مذهبی قرار گرفت. توده های میلیونی مردم در صف سنت های خرافاتی، افراطیت مذهبی، مخاصمت و تعصب بسیار شدید در مقابل تجدد و نوگرایی قرار گرفتند وتعصب افراطی در برابر تجدد و مدرنیزم تقریبآ سراسر جامعهٔ ما را فراگرفت و با چنگ و دندان با سکولایزم، تجدد، نو گرایی و آزادی های انسانی تعصب ورزیدند و چه بسا خون ها که در این صد سال اخیر نریختاندند و چه تخویف شدیدی را در برابر نو گرایی در میان

مردم مستولی نساختند. امروز جامعۀ ما افغانستان بد ترین نوع تعصب با تجدد و نو گرایی را تجربه میکند.
یکی از پایه های اساسی برای تحقق تجدد و نوگرایی یا مدرنیته عقلانیت سکولاریزم میباشد. سکولاریزم که بمثابه لغت معنی دنیا گرایی را میرساند در ادبیات سیاسی – اجتماعی یعنی جدایی دین از سیاست، جدایی کلیسا از حکومت، جدایی مسجد و منبر از ادارۀ کشور و زدودن ارزش های دینی از امور ادارۀ کشور و دنیا را از دیدگاه منطق و استدلال دیدن میباشد.
اصطلاح سکولاریزم مانند بسیاری از مقولات دیگر فلسفه هیومانیزم ، طی پروسۀ خردگرائی جوامع اروپائی ظهور کرد و یکی از مهم ترین دستآورد ها و پدیده های پیشرو جهان غرب میباشد. نفوذ و توان فراگستر سکولاریزم، غرب پیشرو امروزین را ازغرب وحشی قرون وسطا متفاوت ساخته است و غرب ترقی و تعالی خویش را مدیون سیکولاریزم میباشد.
در بُعد تاریخی پیدایش سکولاریزم قابل ذکر میدانم که اروپایان طی معاهدۀ وستفالی در سال ۱۶۴۸ متعهد شدند که تعصبات مذهبی را کنار گذاشته و زیر لوای مذهب و فرقه های مذهبی نمیجنگند و به این ترتیب جنگهای خونین مذهبی در اروپا همراه با قدرت و حکمروایی کلیسای روم پایان یافت. برای اولین بار لغت سیکولاریزم را بمثابۀ اصطلاح جامعه شناسی، جامعه شناس وسوسیالیست انگلیسی جورج یاکوب هالیوک ۱۸۱۷ - ۱۹۰۶ سال ۱۸۶۴ بمفهوم عقاید محک خورده در بوتۀ آزمون بکار برد و آنرا بمثابۀ لغت جهان دنیوی در نقطۀ مقابل دین و روحانیت در جامعه شناسی مروج ساخت.
در کشور ما افغانستان در هیچ مرحلۀ از تاریخ چنانچه در بالا بخشی از دلایل آنرا بصورت مؤجز تذکر دادم، برای مردم و مسئولین اداره میسر نگر دیده است تا دین را از سیاست جدا سازند و سکولاریزم پیوسته بمثابۀ کفر و بیدینی تبلیغ گردیده است. سنت گرایان با آزاد اندیشی و سیکولاریزم تعصب خشونت آمیز داشته و در فتوی های مذهبی آنانرا واجب القتل میشمردند و تا کنون میشمارند. از آنجاییکه این سنت گرایان پشتیبانی طیف های وسیع از مردم را در عقب خویش دارند بناً آزاد اندیش، روشنفکر، روشنگر و انسان سیکولار پیوسته با خطرات آسیب های جانی ومالی قرار داشته وچه بسا جانهایشان را در این راه مایه گذاشته اند، اما از آنجاییکه عنصر درک منافع ملی در میان این گروه افراد و یا قشر اجتماعی در سطح نهایت نازل قرار دارد، بیشتر میلان بجانب فرار از معرکه ارجحیت داشته و وقتاً فوقتاً جامعه از این قشر سیکولار و روشن نگر خالی میگردد و میدان برای سنت گرایان باز تر و مطمئنتر رها میگردد. در نتیجه جامعه پیوسته از جانب اکثریت سنت گرا و در سالهای اخیر سنت گرایان افراطی کنترول و اداره میشود و از طریق منبر مساجد، تکایا و تبلیغات سمعی بصری در ترویج سنت گرایی و رد هر گونه تجدد و نو گرایی جامعه را سمت و سو میدهند.
آنچه در مبارزۀ تجدد مدرنیته و سنت گرایی در افغانستان بسیار قابل توجه است این است که متأسفانه از یکطرف چنانچه در بالا تذکر دادم متجددین، روشنفکران و

نوگرایان بنابر درک نازل ازمنافغ ملی توان ایستادگی و مقابلهٔ مستمر در برابر سنت گرایان را نداشته واز جانب دیگربا تعصب شدید سنت گرایان و سنت گرایی را مردود شمرده کمر به محوفزیکی آنان میبندند. همین باعث گردیده است تا این دو قشر متخاصم افراطی و در زد و بند های استخبارات خارجی زخم های خونین در جامعه ایجاد کرده اند که التیام آن به این زودی ها محتمل به نظر نمی رسد. این متجددین با همین درک نازل از منافع ملی کشور و سهل پنداری و سهل انگاری در شناخت لایه های اجتماعی کشورتا کنون در هیچ مرحلهٔ از تاریخ کشور نتوانسه اند برای خویش پایگاه مردمی راه اندازی کنند. البته این مسئله رابطهٔ مستقیم با سطح درک، آگاهی و سواد عامه هم رابطهٔ تنگاتنگ دارد اما قشر متجدد روشنفکر و آگاه برای رسیدن به این مامول مراجع را که سنت گرایان در اختیار دارند واز طریق آن پایگاه و حمایت مردم را کسب میکنند، در اختیارندارند ویا تا کنون به آن کمتر بها داده اند. این قشر در جریان تخاصمات و مبارزات با سنت گرایان با اندک فشاردست از مبارزه کشیده و بارجحان منافع شخصی پا به فرار گذاشته کشور را ترک و میدان را به سنت گرایان خالی کرده اند. که در تاریخ معاصر افغانستان این عملیه چندین بار تکرار گردیده و کشور از متجددین و نوگرایان مبرا گردیده است. چنانچه ایمانویل کانت فیلسوف آلمان۱۷۲۴ - ۱۸۰۴ در زمینه متجدد و یا روشنفکرمیگوید:
روشنفکری، روشنگری و تجدد را میتوان از خروج انسان از صغر خویش، صغری که خود مسؤول آن می باشد، تعریف کرد و بحث کرد که این صُغر ونا بالغی از فقدان فهم و درک ما ناشی نمیشود، بلکه از نبود شوق اندیشیدن مستقل سرچشمه می گیرد. او، برخلاف این جبن فکری، بر شجاعت خردمند بودن اصرار داشت. دلیر باش در به کار گرفتن فهم خویش! این است شعار روشن نگری. به همین اساس، روشنفکر وارث اصلی عصر روشنگری است که طی قرن ها تاریخ غرب ازآن تأثیر پذیرفته است.
در بُعد دیگراین معضل در کشور ما افغانستان نیروی آشتی دهنده یا نیروی وسطی میان متجددین و سنت گرایان به چند استثنأ منفرد چون علامه سید جمال الدین افغانی و اعضای جمعیت سری دربار یا جنبش مشروطیت اول در عصر امیر حبیب الله خان و جنبش مشروطیت دوم، علامه محمود طرزی . علامه صلاح الدین سلجوقی کمتر افراد مؤثر و گروه های مجهز با اندیشه های باورمند به منافع ملی کشوربوده اند که با توضیح منطقی قلمرو های عرصه های خصوصی زندگی و عرصه های عمومی یا زندگی اجتماعی همچنان قلمرو دین و قلمرو عقل و عقلانیت، سیاست، تجربه و حکومت داری و آزادی های فردی و دیموکراسی مردم را به خویشتن داری و پذیرش دگر اندیشی ترغیب میکردند، وجودنداشته است و یا هم بصورت غیر محسوس قطرهٔ در بحر بیکران جامعهٔ سنتی بصورت قانومند عمل نکرده است.
این نیروی وسطی که عدهٔ آنانرا روشنفکر دینی نیز مینامند تعداد شان در حدی قلیل بوده که نتوانستند طیف از اجتماع را به عقب خود بکشانند. آنها نتوانستند عمق و پهنای فرهنگی جامعهٔ سنتی افغانستان را به دولتمردان بنمایانند تا آنها درک کنند که با اندیشه های وارداتی شرق و غرب نمیتوان اینجا رخنه کرد. بلکه خود در این درون رفت و با درک منافع ملی و روانکاوی اجتماعی جامعهٔ افغانی تعریف های حقیقی

اساسمند به حاکمیت، مشروعیت، دیموکراسی، باورمندی و یا دینداری از منظر اکادیمیک، قوانین، زنان، متولیان دینی و سایر پدیده های اجتماعی دریافت و از اینطریق میتوان راه حل های مناسب در جهت آشتی نیرو های متخاصم جامعه دریافت. جنبش مشروطه خواهان تحت نظریات متجددین چون شخص شاه امان الله، محمود طرزی و عدۀ دیگر تکانۀ نیرومند برای بیداری عناصر طرفدار پیشرفت و رفاه بود. با آنکه شعار های ایشان بسیار جالب و پذیرفتنی بود و میلان کشور را در راه مدرنیته نوید میداد اما با حصول استقلال از انگلیس گویا وظیفۀ آنها ختم گردیده نتوانستند با وصف حصول استقلال از انگلیس و حاکمیت سیاسی تحت رهبری شاه متجدد و ترقی پسندامان الله خان در برابر دسایس سنت گرایان ایستادگی کنند و نتوانستند سنگر منبر مسجد را که از مؤثریت بسیار فراوان در میان مردم برخوردار بودبدست گرفته در پی استحکام پایگاه مردمی برای آگاهی مردم و نوسازی جامعه بر آیند. متاسفانه عدۀ پا به فرار گذاشتند و عدۀ دیگر به زندانها افگنده شدند و به این ترتیب میبینیم که در کشور ما افغانستان تا این دم نیروی متشکلی وجود نداشته که چون حایلی میان دوقشرمتجدد و سنت گرا عمل کرده و از تصادمات خونین جلوگیری بعمل بیاورد. تا این دو نیرو هر کدام بتوانند با شیوه های اقناعی و مسالمت آمیز برای خویش در میان اقشار مختلف مردم راه پیدا کنند و به اهداف خویش نایل آیند.
ادامه دارد...